



مطالعه تجلی قاعده من ملک و جایگاه اخلاق در حقوق مدنی

زهرا منتظری^۱، دکتر سید محمد موسوی بجنوردی^{۲*}، دکتر سید محمد صادق موسوی^۳

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

۲. گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. گروه فقه و حقوق، مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۸، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۳)

چکیده

زمینه: قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» یکی از قواعد حقوقی است که فقیهان اسلام بیش از هزار سال است بدان استناد می نمایند و در دادرسیها و حتی مراجع اداری بسیار سودمند است. همچنین یکی از قواعد مهم و کاربردی در حقوق مدنی و فقه است چرا که ربط وثیقی با اقرار که یکی از دلایل عمده اثبات دعواست دارد. تحقیق حاضر تجلی این قاعده در مقررات حقوقی نیز مواردی که با تمسک به قاعده من ملک و همچنین نقش اخلاق در حقوق مدنی و اهمیت ویژه آن نیز می توان حکم قضیه را بدست آورد را بررسی می کند.

نتیجه گیری: بر اساس این قاعده، هرکس که قدرت تسلط و تصرف در یک شی را داشته باشد، اختیار اقرار نسبت به آن را هم دارد. این قاعده به برقراری یک دادرسی عادلانه کمک می کند و بدین ترتیب پشتیبانی محکم برای اخلاق حقوقی است. در حقوق مدنی اخلاق بعنوان یکی از چارچوب های اصلی محسوب می شود که از تعهدات، امور مالی و شرایط صحت معاملات و قراردادهای و همچنین مبانی فقهی در قاعده مالکیت صحبت می کند. حقوق مدنی، نه تنها با اهداف اخلاقی هم سو می باشد، بلکه در بسیاری از موارد در اعتلای سطح اخلاق در تلاش می باشد و ریشه های اخلاقی در اصول و نظریات و قوانین بررسی شده به وضوح به چشم می خورد.

کلید واژگان: اخلاق، سلطه، مالکیت، حقوق مدنی.

سرآغاز

موضوع علم اخلاق^۱ هر علمی دارای موضوعی است و موضوع علم اخلاق عبارت است از روح و نفس ناطقه انسان، از آن حیث که می تواند به صفات خوب یا بد متصف گردد. به عبارت دیگر موضوع علم اخلاق «فعل و سلوک عملی انسان» است. اخلاق اسلامی^۲ در بطن مسائل و مباحث حقوق مدنی جای دارد که در مباحث نظری پژوهش به آن پرداخته می شود. همچنین، حق مالکیت از جمله مواردی است که اسلام برای هر شخصی به رسمیت شناخته است و برخلاف نظام سوسیالیستی^۳ که مالکیت را از آن دولت دانسته است اسلام در طراحی نظام حکومتی خویش هر انسانی را دارای حق مالکیت دانسته است. قانون مدنی حق مالکیت را تعریف نکرده است ولی اوصاف و آثاری که از آن استنباط می شود، کمک مؤثری برای تعریف مالکیت می باشد (۲۰۱). لذا می توان گفت مالکیت^۴ در اصطلاح حقوقی، حقی است که فرد نسبت به مایمیلک خود پیدا می کند و حق هر نوع تصرف (به جز مواردی که قانون منع کرده است) و بهره برداری از آن را دارد (۳-۵).

بحث قواعد فقه یکی از مباحث مهم و زیربنایی در حوزه حقوق موضوعه و فقه است به حدی که کتاب های زیادی در شرح و تبیین آنان توسط دانشوران فقیه نگاشته شده است و طی آن بحث های مفصل فقهی، اصولی، تفسیری و حقوقی متعددی عرضه شده است. چرا که قواعد فقه به عنوان نظراتی کلی و دسته بندی شده که قابل اجرا در حوادث و مطالب واقع است نقش کاربردی زیادی در فتاوی و نظرات فقهی فقیهان داشته و گذشته از آن یاری گر دادرسان و حقوقدانان در صدور آرای متقن قضایی است و معمولاً احکامی که علاوه بر مواد قانونی مستند به قواعد فقهی و اصول حقوقی معتبر باشد به عنوان آرائی علمی و قابل اعتنا تلقی می شود. چنانچه در جای خود بیان شده قانونگذار نمی تواند همه موارد مورد نیاز جامعه را پیش بینی و تصویب کند بلکه در طول زمان، دادرسان و قضات ضمن رسیدگی به دعاوی مطروحه نزد آنان نیازمند تفسیر قانون می باشند و در واقع بدون تفسیر و شرح قانون نمی توان به رسیدگی و صدور حکم پرداخت و تفسیر از لوازم ضروری

کار قضایی و امور حقوقی است (۶).

قانون مدنی^۵ علاوه بر پذیرش نقش اثباتی اقرار در امور مدنی که علیه مقرر نافذ است اقرار قائم مقام مقرر را نیز نافذ می شمرد و علاوه بر تاثیر اقرار که به ضرر مقرر است از تاثیر آن علیه قائم مقام مقرر نیز سخن می گوید. براین اساس اگر کسی در زمان اقرار، بر مقربیه سلطه و توانایی قانونی داشته باشد یعنی قانون وی را در امر اداره حقوقی آن موضوع، واجد شرایط و اهلیت بدهد می تواند در این باره اقرار نماید اگرچه آن مال مورد اقرار به وی تعلق نداشته باشد و بر این اساس اقرار وکیل نسبت به مورد وکالت، ولی و قیم در مورد اموال تحت اداره شان، و مدیر شخص حقوقی نسبت به اموال و اموری که تحت اداره اوست نافذ است زیرا اینان بالفعل بر مقربیه سلطه و توانایی قانونی دارند ولی به محض زوال این سلطه، اقرار آنان ولو مربوط به زمان تصدی شان باشد بلااثر خواهد بود. اما این تفسیر و شرح و تحلیل مقررات بدون ضابطه نیست بلکه قانون مند است و دادرس به هنگام تفسیر و صدور رأی باید از مبانی مطرح شده در متون قانونی پیروی کند که از جمله آنها مبانی مقرر در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی است که راهنمای مهمی برای قضات و دادرسان می باشد و طی آن در مواردی که قانون نیازمند تفسیر است و یا اصلاً در موضوع متنازع فیه قانونی وجود ندارد، دادرس موظف است حسب مورد اقدام به تفسیر قانون یا رجوع به منابع فقهی، فتاوی معتبر و اصول حقوقی نماید. در این زمینه یکی از اصول حقوقی شناخته شده و مرسوم در حقوق ایران، قواعد فقهی است که می تواند به عنوان یکی از منابع مهم تفسیر قانون یا مرجع رفع سکوت قانون تلقی شود که اینک در اعصار گذشته خصوصاً دوران دولت عثمانی که بر بخش مهمی از آسیا و اروپا حکمرانی می کرد قواعد فقهی مدون همانند قانون موضوعه یاری گر قضات حکومت بود و کتاب مهم «مجله الاحکام» که بر مبنای فقه حنفی تدوین شده بود و حاوی قواعد کاربردی فقهی جهت دادرسی محسوب می شد راهنمای قضایی مهمی برای امر قضا قرار گرفت که بعدها مدونان قانون مدنی ایران برای نگارش آن از این مجموعه نیز یاری فراوان گرفتند. به هر حال قواعد فقه نقش مهمی در تدوین قانون، تفسیر قانون و دادرسی دارد (۷).

لذا با نگاهی اجمالی به مقررات قانونی بویژه قانون مدنی مشخص خواهد شد که، بسیاری از مواد آن ترجمان قواعد فقهی و یا عیناً متن یک قاعده فقهی^۶ می باشد که در این زمینه می توان از قواعدی چون لاضرر، تسلیط، لاجرح، نفی سبیل، اقرار و غیره نام برد. از جمله این قواعد می توان از قاعده معروف «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» نام برد که مبنای تدوین مقررات متعددی در امور مدنی و کیفری قرار گرفته است و چون ربط وثیقی با قاعده «اقرار العقل» دارد معمولاً در حسب آن مورد بحث قرار می گیرد.

بر این اساس پژوهشگران در سطور این مقاله با هدف بیان اهمیت و نقش اخلاق در حقوق مدنی، بیان مفاد قاعده من و نقش آن در حقوق مدنی و تبیین قاعده من ملک در فقه و حقوق کیفری، به دنبال پاسخ به پرسش های زیر هستند:

الف) آیا قاعده من ملک یک قاعده فقهی است یا یک مسئله اصولی؟
ب) آیا مسائل حقوق مدنی در راستای مباحث اخلاق می باشند یا خیر؟

معانی لغوی و اصطلاحی قاعده فقهی

قاعده در لغت به معنی اساس و ریشه است. می توان گفت در لغت، به مسائل بنیادی هر علمی که حکم بسیاری از مسائل دیگر به آنها توقف دارد قواعد آن علم می گویند.
در تعریف قاعده فقهی میان فقها اتفاق نظر وجود ندارد و هریک از تعاریف به یکی از جنبه های تمایز فقهی با سایر قواعد اشاره دارد که در ذیل به آنها اشاره می شود:

قواعد فقهی، قواعدی است که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می شوند، ولی این استفاده از باب استنباط^۷ و استدلال^۸ نبوده بلکه از باب تطبیق^۹ است. برخی دیگر آنرا چنین تعریف می کنند: قواعد فقهی، اصول فقهی کلی است با عبارتهای کوتاه و اساسی که شامل احکام تشریعی عام در حوادثی که در موضوعات آنها داخل است، می باشد (۸).

برخی متخصصان حوزه فقه نیز قاعده فقهی را این گونه تعریف می نمایند: قاعده فقهی قضیه ای است که حکم محمولی آن به فعل یا ذاتی خاص متعلق نباشد، بلکه بسیاری از افعال یا ذوات متفرق را که عنوان حکم محمولی بر آنها صادق است، شامل باشد (۹).

از معانی لغوی و اصطلاحی قاعده می توان چنین گفت که یک قاعده فقهی اساس و مبنا بسیاری از احکام و جزئیات شرعی است و در بسیاری از ابواب مختلف فقهی می توان به آن استناد کرد زیرا یک حکم عام است که احکام زیادی را در بر می گیرد. بر اساس این قاعده، هر کس که قدرت تسلط و تصرف در یک شی را داشته باشد، اختیار اقرار نسبت به آن را هم دارد.

تجلی های قاعده من ملک در امور مدنی

مطابق ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی علاوه بر نافذ بودن اقرار شخص مقرر که بر ضرر خودش اثر دارد این اقرار در مورد قائم مقام وی هم نافذ می باشد و این مهمترین تجلی قاعده من ملک در حقوق مدنی است. بر این اساس در هر مورد که فردی قائم مقام قانونی کسی تلقی شود اقرار وی در مورد متبوعه هم نافذ است؛ اگرچه در تعریف اقرار که ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی متکفل آن شده قید گردیده که «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به ضرر خود» و از ظاهر ماده بر می آید که اثر هر اقرار فقط علیه مقرر نافذ است و به دیگران سرایت نمی کند ولی با امعان نظر به ماده ۱۲۸۷ دریافته می شود که اگر مقرر به عنوان قائم مقام قانونی کسی اقرار می نماید اگرچه آثار این اقرار و زیان های ناشی از آن به مقرر بر نمی گردد ولی شخصیت وی در این مرحله همانند شخصیت متبوعه است لذا وقتی قائم مقام، اقرار می کند گویا متبوعه اقرار نموده است، و بدین ترتیب است که ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی با تاکید بر این که «اقرار هر کس فقط نسبت به خود آن شخص و قائم



را داشته باشند. از نظر تفاوت باید گفت بعضی از امور هستند که خاص اشخاص حقیقی اند مثل ابوت و بنوت، نکاح، و اشخاص حقوقی ذاتاً فاقد ویژگی هایی این گونه که خاص انسانها هست می باشند ولی از این نوع موارد که چشم پوشی شود شخص حقوقی می تواند همه حقوقی را که اشخاص حقیقی واجدند کسب کند و نیز تکالیف اشخاص حقیقی هم برعهده آنان قرار می گیرد. به همین دلیل است که ماده ۵۸۸ قانون تجارت تصریح می کند «شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق و وظایف ابوت، بنوت و امثال ذلک» (۱۲).

ولی نکته اساسی آنجاست که چون شخص حقوقی موجودی اعتباری و غیرواقعی است و تنها با فرض قانون به وجود می آید قادر به اداره خود همانند شخص حقیقی نمی باشد لذا باید افرادی که شخص حقیقی می باشند مدیریت و رهبری آن را به عهده گیرند. بدین ترتیب تصمیمات حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه، صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند گرفته می شود (ماده ۵۸۹ قانون تجارت) براین اساس مدیر عامل، رئیس مؤسسه، وزیر، شهردار، استاندار، فرماندار و غیره افرادی هستند که وظیفه اداره امورات شخص حقوقی را برعهده دارند. اکنون بحث اصلی آن است که شخص حقوقی چون انسان نیست و واقعیت ندارد قادر به اقرار نیست ولی چه بسا مدیر و کسی که وظیفه هدایت آن را به عهده دارد، اقراری به ضرر شخص حقوقی و به نفع دیگری بنماید. آیا اقرار چنین افرادی مشمول قاعده من ملک است؟ در پاسخ به این پرسش اساسی باید گفت اگر دقیقاً به مفاد ماده ۵۸۵ قانون تجارت نظر شود جز در موارد خاص تفاوتی بین شخص حقوقی و حقیقی وجود ندارد، لذا شمول ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی از جهت اقرار بر اشخاص حقوقی هم واقع است اگرچه پاره‌ای از فقها در صلاحیت مالک شدن شخص حقوقی چون دولت و سازمان های دولتی تردیدی دارند.

ولی به هر حال در حقوق موضوعه شخص حقوقی واجد همه حقوق و تکالیفی است که در محدوده ماده ۵۸۵ قانون تجارت ذکر شده است؛ بدین ترتیب صدور اقرار از ناحیه مدیر وی قابل تصور است؛ لذا اگر شهردار که کار اداره شهرداری محل با اوست در حیطه مسئولیت های خود اقراری نماید که به ضرر شهرداری و به نفع غیر باشد طبق قاعده من ملک باید آن را نافذ دانست. جهت توضیح بیشتر باید گفت معمولاً هر مدیری که مدیریت شخص حقوقی را برعهده دارد محدوده وظایف و تکالیف و حقوق او روشن است. مثلاً در شرکت های تجاری شخص مدیر عامل برابر اساسنامه شرکت دارای وظایفی است و در کنار آن هیات مدیره و رئیس آن هم اختیاراتی دارند و یا در موسسات غیرتجاری و دولتی هم وضع چنین است لذا اگر مدیر شخص حقوقی در چهارچوب اختیارات قانونی خود، اقرار کند این اقرار برابر ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی نافذ است و باعث ملزم شدن شخص حقوقی می گردد و چنانچه فراتر از این اختیارات عمل نموده باشد اقرارش مؤثر نخواهد بود (۱۳).

مقام او نافذ است...» اثر اقرار را به قائم مقام نیز تسری داده اگرچه خود وی اقراری ننموده است (۱۰).

برای شرح دقیق تر موضوع باید مقوله «قائم مقام» را در حوزه حقوق مورد بررسی قرار گیرد.

اصولاً در جهان امروز دونوع شخصیت وجود دارد: شخص حقیقی^{۱۱}، شخص حقوقی^{۱۲}

اشخاص حقیقی همان انسان های معمولی اند که از والدین خود به وجود آمده و در عرصه دنیا زندگی می کنند و روزی هم می میرند و چون دارای وجود واقعی هستند از آنها تعبیر به اشخاص حقیقی شده است.

در مقابل شخص حقیقی، شخص حقوقی قرار دارد و وجه تسمیه وی به این نام هم آن است که برخلاف انسان و شخص حقیقی که وجود واقعی دارند هستی وی با فرض و اعتبار و تقنین تحقق می پذیرد و در عالم واقع عینیت و حقیقتی ندارد. در این زمینه می توان از موسسه ها، شرکت ها، ادارت، وزارتخانه و مانند آنها نام برد.

از نظر حقوقی هر دوی این اشخاص علیرغم تفاوت های ماهوی از حقوق مدنی متمتع اند؛ چنانچه ماده ۹۵۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اجرا کند مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد» و در کنار آن طبق ماده ۵۸۸ قانون تجارت «شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق و وظایف ابوت، بنوت و امثال ذلک» ولی چون اشخاص حقوقی وجود حقیقی ندارند لذا برابر ماده ۵۸۹ قانون تجارت «تصمیمات شخص حقوقی بوسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه، صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند، گرفته می شود» (۱۱).

بدین ترتیب مشخص می شود که هر دو شخص حقیقی و حقوقی حسب مورد از حقوق مدنی بهره مند هستند و در مقابل، تکالیفی هم بر عهده آنان قرار داده شده است.

بر این مبنا یکی از حقوقی که می توانند از آن بهره مند شوند داشتن قائم مقام قانونی است که این امر را به طور جداگانه درباره اشخاص حقیقی و حقوقی مورد بررسی قرار می گیرد.

شخص حقوقی و اعمال قاعده من ملک

اشخاص حقوقی موجوداتی اعتباری اند واقعیت عینی چون اشخاص حقیقی ندارند لذا با فرض قانون به وجود می آیند و بدین علت مدیریت و رهبری آنان توسط اشخاص حقیقی صورت می گیرد (ماده ۵۸۹ قانون تجارت) براین اساس مدیرعامل، رئیس مؤسسه، وزیر، شهردار، استاندار، فرمانده و غیره افرادی هستند که وظیفه اداره امور شخص حقیقی را عهده دارند (۱۲).

بدین ترتیب می توان دریافت که موسسات غیرتجاری، شرکت های تجاری، نهادهای دولتی و شهرداری ها، شخصیت های حقوقی هستند که رسمیت دارند و همانند اشخاص حقیقی می توانند حقوق و تکالیفی

ممکن است کسی نظریه عدم نفوذ اقرار شخص حقوقی را چنین تحلیل کند که اولاً برابر ماده ۵۸۸ قانون تجارت شخص حقوقی از داشتن حقوقی که خاص انسانهاست محروم است و اقرار هم مقوله ای خاص انسانهاست و از مفاد ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی هم بر می آید که نظر به انسان دارد، لذا نمی توان آن را به اشخاص حقوقی تسری داد و از طرفی چون در تحلیل اموری که خلاف قاعده است ملزمیم به قدر متیقن عمل کنیم احتیاط قضایی ایجاب می کند باب اقرار را خاص انسان بدانیم (۱۴).

در رد این نظریه باید گفت منحصر کردن باب اقرار به انسان، فاقد دلیل محکم است زیرا اولاً عموم و اطلاق ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی چنین اقتضایی ندارد، ثانیاً حقوق خاص انسانی اموری است که عقلاً نمیتوان برای غیرانسان تصور کرد همچون ایوت و بنوت و نکاح و طلاق و مانند این ها و مقوله اقرار شباهتی با این امور ندارد، لذا پذیرش نظریه صحت اقرار مدیر شخص حقوقی به صواب نزدیک تر و با مقتضیات روز منطبق تر می باشد، مضافاً این که اگر به مواد ۹۵۶ و ۹۷۸ قانون مدنی نظر کنیم درمی یابیم که هر جا قانونگذار نظر کامل به شخص حقیقی داشته از واژه «انسان» استفاده کرده مثلاً «اهلیت برای دارا بودن حقوق بازنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود» و نیز «هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود» که نشان می دهد در مواردی که صراحتاً از واژه انسان استفاده نکرده نظری به انحصار آن در شخص حقیقی نداشته است (۱۱).

براساس تحلیل های یادشده اگر مدیر شخص حقوقی در زمان تصدی اش اقراری بنماید به حکم قاعده من ملک این اقرار اثر دارد ولی اگر پس از زوال سمتش (چون عزل، استعفا، مرگ و ...) اقراری بنماید چون قانوناً دیگر سلطه ای بر شخص حقوقی ندارد اقرارش هم بی اثر خواهد بود.

لازم است در اینجا به نکته ای اشاره کنیم و آن اینکه قلمرو قاعده من ملک در حیطه حقوق مدنی است ولی در عین حال می توان نشانه هایی از این قاعده در امور کیفری نیز پیدا کرد لذا به یکی از این موارد اجمالاً اشاره می شود.

شخص حقیقی و اعمال قاعده من ملک

معنای قاعده «من ملک» در رابطه با اشخاص حقیقی این است که هر کس شرعاً و قانوناً مجاز باشد عملی را انجام دهد، اقرار وی نیز دربارهی آن عمل، معتبر و نافذ خواهد بود اگر چه متن اقرار بر ضرر خود او نبوده و چه بسا به ضرر دیگران باشد. و از این جهت از «قاعده اقرار العقلاء» که شرط اعتبار آن، اقرار شخص عاقل بر علیه خویش است، جدا می شود. (۱۵)

موضوع قاعده من ملک در فقه و حقوق کیفری برای شخص حقیقی جایگاهی پیچیده دارد. برای نمونه یکی از شرایط قصاص قاتل عمد آن است مقتول مسلمان باشد؛ چنانچه در ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ یکی از شروط قصاص نفس را تساوی دین دانسته است

بدین صورت که اگر مقتول غیرمسلمان بوده ولی قاتل، مسلمان باشد قصاص صورت نمی گیرد و دیه پرداخت می گردد اما شرط استحقاق این مقتول غیر مسلمان در تعلق دیه آن است که وی جزء کفار ذمی مستامن یا معاهد باشد و چنانچه غیر مسلمانی جزء کفار ذمی مستامن یا معاهد نبود ولی تابعیت ایران را داشت یا در عین حال خارجی بودن؛ با رعایت مقررات ایران وارد کشور شده باشد در حکم مستامن می باشد و دیه به او تعلق می گیرد (تبصره ۱ ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) حال چنانچه کافری که مشمول هیچ یک از موارد غیر مسلمان یاد شده نیست به دست مسلمانی کشته شود نه تنها بر قاتل قصاص نیست بلکه دیه نیز به او تعلق نمی گیرد ولی قاتل تعزیر می شود. اکنون ممکن است قاتل و مقتول هر دو غیر مسلمان و مشمول تبصره های ۱ و ۲ ماده ۳۱۰ قانون مزبور باشند که برابر این حکام چون هر دو جزء مسلمانان محقون الدم هستند قاتل، قابل قصاص است اما امکان دارد، قاتل یادشده قبل از اجرای قصاص، مسلمان شود. در این صورت برابر تبصره ۲ ماده ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از قصاص معاف خواهد شد و به پرداخت دیه و تعزیر محکوم می شود.

ولی چه بسا پس از کشته شدن یا مجروحیت مجنی علیه در حالت مسلمان بودن وی هنگام قتل یا جنایت بدنی تردید حاصل شود. مثلاً قاتل یا جانی مدعی گردد مجنی علیه هنگام کشته شدن غیر مسلمان بوده ولی اولیاء دم یا شخص مجنی علیه مدعی باشد که هنگام ورود قتل یا جنایت، متدین به اسلام بوده است. در این جا اگر مدعی اسلامیت بتواند با ادله اثبات مثل شهادت شهود عادل ادعای مسلمان بودن خود را ثابت کند که وفق مؤدای این شهادت و حکم به مسلمانان بودن او می گردد. اما اگر چنین ادله ای نبود چون در اسلام یا عدم اسلام ولی تردید وجود دارد وی بر اساس تردید هم نمی توان حکم کرد و با استصحاب بقای حالت کفر او در هنگام وقوع جنایت؛ به عدم قصاص جانی و محکومیت او به پرداخت دیه حکم می شود و در این جا نمی توان به اقرار مجنی علیه یا ولی دم مبنی بر مسلمان بودنش در هنگام جنایت توجه نمود و قاعده من ملک را اجرا نمود، زیرا در این فرض نمی توان مجنی علیه یا ولی دم را مسلط بر اقرار دانست چون که اصل موضوع مسلمان بودن او مورد شک است و اقرار در جایی کاربرد دارد که به بقای موضوع یقین داشته باشیم، به همین دلیل است که در ماده ۳۱۱ قانون مجازات اسلامی آمده است، «اگر پس از تحقیق و بررسی به وسیله مقام قضایی در مسلمان بودن عجنی علیه هنگام ارتکاب جنایت تردید وجود داشته باشد و حالت پیش از جنایت، عدم اسلام باشد و ولی دم یا مجنی علیه ادعا کند که جنایت عمدی در حال اسلام او انجام شده است و مرتکب ادعا کند که ارتکاب جنایت پیش از اسلام آوردن وی بوده است، ادعای ولی دم یا مجنی علیه باید ثابت شود، و در صورت عدم اثبات، قصاص منتفی است ...» (۱۶ و ۱۷).

بدین ترتیب چون مجنی علیه در این فرض، مدعی محسوب می شود بار اثبات ادعا بر عهده ای اوست و در فرض دیگری ممکن است مرتکب مدعی شود مجنی علیه اگرچه قبل وقوع جنایت مسلمان بوده ولی در لحظه حدوث جنایت، مسلمان نبوده است. در این حالت همانند مورد



۱. واژه اقرار در قاعده «من ملک» به معنای لغوی است ولی در قاعده «اقرارالعقلاء» به معنای اصطلاحی است.

۲. قاعده «من ملک» شامل نابالغان هم می‌شود، لیکن مقرر در قاعده اقرار العقلاء باید عاقل و بالغ باشد.

۳. طبق قاعده اقرار العقلاء، اقرار بر افراد به ضرر غیر نافذ نیست، لیکن طبق قاعده من ملک، اقرار بر وکیل یا ولی علیه موکل و مولی علیه نافذ است. البته تذکر این نکته ضروری است که مقصود از اقرار وکیل غیر از اقرار در وکالت دعاوی جهت فصل خصومت است، زیرا در این مورد نه تنها اقرار وکیل نافذ نیست بلکه با چنین اقراری وکیل از وکالت منعزل می‌گردد. علت آن است که چنین اقراری شبیه شهادت وکیل علیه موکل می‌گردد که به لحاظ وجود تهمت باطل است. (۱۹)

اقرار در نظام قضائی اسلام و ایران یکی از ادله اثبات بلکه سید ادله شناخته شده واز نظر اعتبار اثباتی علیه اقرار کننده، تردیدی در آن راه ندارد مگر اندک موارد -که منصرف از موضوع بحث است. لذا در فقه اسلامی حدیث اقرار العقلاء به قاعده معتبری تبدیل شده و در تمام موضوعات کیفری و حقوقی به شرط عاقل بودن مقرر و واجد دیگر شرایط عامه تکلیف، نفوذ آن علیه اقرار کننده غیر قابل انکار است. مواد مربوط به اقرار در قانون مدنی ایران هم مستند به همین قاعده وضع و انشاء شده است. اما قاعده من ملک شیئاً ملک الاقرار به که حکم آن نیز به اقرار بر می‌گردد در این بین مطرح شده که احتمال استیفای حق را بیشتر می‌سازد و به مراجع صالح امکان بیشتری برای برقراری عدالت می‌دهد. (۱۵).

برخی صاحب‌نظران علوم فقهی عقیده دارند که این قاعده مستقل نیست بلکه همان قاعده اقرار العقلاست که از سه قاعده: اقرار العقلاء، ائتمان، قبول قول من لا یعلم الا من قبله تشکیل شده است. همچنین برخی بر این باورند که قاعده من ملک اعم از قاعده اقرار است با این تعلیل که قاعده اقرار شامل اقرار وکیل، ولی، عبد و صبی نمی‌شود در حالی که فقهاء در این موارد به استناد قاعده من ملک فتوا داده اند. بی شک قاعده من الملک را چه در حکم یک قاعده مستقل تلقی کنیم و چه آن را به عنوان یک قاعده گسترش یافته فقهی در نظر آوریم حکمی فقهی است که به مراجع قضایی و حقوقی کمک می‌کند برای برقراری عدالت ادله لازم برای اثبات دعوی را فراهم آورند که این امر از موارد پر اهمیت اخلاقی حقوقی است (۱۵).

رابطه بین اخلاق و حقوق امری مسلم و مورد تأیید و تأکید فلاسفه و اندیشمندان اخلاقی و حقوقدانان است. هرگاه بتوان معیارهایی عینی برای سنجش رعایت عدالت در یک دادرسی ارائه نمود، می‌توان راجع به اجرای عدالت در مرحله رسیدگی اظهار نظر دقیق تری کرد. در نتیجه باید استانداردهای دادرسی عادلانه تعریف و از آن‌ها در سنجش عادلانه بودن استانداردها استفاده شود (۲۰). قاعده من الملک توانایی فرایند دادرسی را برای اثبات دعوی افزایش می‌دهد و اصل قابل پیش بینی از اصول دادرسی منصفانه مدنی را قابل دسترس می‌سازد. بنابراین استفاده از قاعده من ملک امکان پیش بینی ادعاها، ادله و استدلالات

قبل باید به تشخیص مدعی و مدعی علیه پرداخت و مسلماً جانی، مدعی محسوب می‌شود زیرا به حالت اسلامیت مجنی علیه تا قبل وقوع جنایت اطمینان داریم، لذا استصحاب بقای آن را می‌نماییم و حال چنانچه مدعی کفر بعدی وی نتواند ادعای خود را ثابت کند با سوگند مجنی علیه یا ولی دم او مبنی بر مسلمان بودن وی در هنگام جنایت، حکم به قصاص جانی می‌گردد. شاید بتوان اقرار مجنی علیه یا ولی دم به مسلمان بودن را از مصادیق قاعده‌ی من ملک دانست زیرا موضوع مسلمان بودن، مورد یقین است لذا بر خلاف فرض اول در این‌جا اقرار قابل پذیرش خواهد بود به همین دلیل است قانونگذار در دنباله ماده ۳۱۱ می‌گوید: «... اگر حالت پیش از زمان جنایت، اسلام او بوده است وقوع جنایت در حالت عدم اسلام مجنی‌علیه باید اثبات شود تا قصاص ساقط گردد و در صورت عدم اثبات، حسب مورد با سوگند ولی دم یا قصاص ثابت می‌شود.

نقش اخلاق در قاعده من ملک

قاعده «من ملک» یکی از قواعد فقهی است و بدین معنا است که: هر کس شرعاً و اخلاقاً؛ اهلیت و اختیار انجام عملی را دارا باشد، اقرار وی نیز در خصوص مورد، معتبر و نافذ خواهد بود اگر چه معنا و فحوای اقرار به ضرر خود او نبوده و چه بسا به ضرر دیگران باشد (۱۸). در تحلیل این قاعده باید گفت: الف) "مفاد قضیه مقدم" داشتن تسلط بالفعل بر امری و یا اهلیت استیفای حق و یا حق تصرفات حقوقی است. تعبیر به تسلط بالفعل، تسلط بالقوه نظیر تصرفات حقوقی کودکان را خارج می‌کند. البته فقیهان استثنائات تصرفات حقوقی برخی از کودکان را در برخی موارد همچون وصیت به معروف و وقف و صدقه تجویز نموده‌اند. با این وجود، این موارد مشمول این قاعده می‌شود. بنابراین کلمه «مَن» به عنوان ادات شرط شامل کودکان نیز می‌گردد. مقصود از «مَلْک» یا تسلط اعم از تسلط اصیل و یا وکیل یا ولی است. بنابراین وکیل و ولی همچون اصیل مشمول قاعده می‌باشند و اقرار بر ایشان در حق موکل و مولی علیه نافذ است، حتی اگر در مورد وکالت تصریح بدان نشده باشد. ب) "مفاد قضیه تالی" تسلط بر اقرار نمودن و یا حق اقرار بر استیفای حق است. اقرار، یک معنای لغوی دارد که عبارت است از جعلُ الشَّیْءِ ذا قَرَارٍ وَ ثَبَاتٍ. وقتی می‌گویند اَقْرَهَ عَلَی شُغْلِهِ، یعنی او را در شغلش تثبیت کرد، بنابراین مفاد لغوی اقرار، مرادف با اثبات است، یعنی حق را به حالت ثبات درآوردن. اقرار در معنای اصطلاحی چنین است: «اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود». این ماده متخذ از قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» است. مراد از «ملک اقرار» در مورد ولی و مولی علیه، سلطه مستقله مطلقه است، یعنی اقدام بعدی مولی علیه نمی‌تواند مزاحم تصرفات ولی باشد، ولی ملک اقرار در مورد موکل و وکیل چنین نیست، یعنی موکل می‌تواند مزاحم اقرار وکیل گردد. ج) مقایسه دو قاعده «من ملک» و «اقرارالعقلاء» موارد تمایز این دو قاعده به شرح ذیل است:

نتیجه گیری

قاعده من ملک یکی از قواعد مهم و کاربردی در حقوق مدنی و فقه است چرا که ربط وثیقی با اقرار که یکی از دلایل عمده اثبات دعواست دارد و چون نقش اثباتی اقرار که سیدالدلائل نام گرفته همواره اهمیت شایانی دارد به تبع آن قاعده من ملک هم در این زمینه جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. در قانون مدنی ایران مواد اقرار بر اساس قاعده (اقرار العقلاء) تنظیم شده است اما مواردی هم بر مبنای این قاعده وجود دارد. در هر حال مهم ترین مستند اعتبار این قاعده هم مورد اجتماع دارد و هم مورد افتراق مفهوم آن دو باهم متباین هستند. قاعده من ملک شیئا ملک الاقرار به) به عنوان یک از قواعد مهم فقهی و حقوقی علاوه بر دارا بودن مباحث نظری سودمند، نقش کاربردی مهمی نیز در حقوق موضوعه و امور قضایی دارد. براساس قاعده مزبور چنانچه شخصی از نظر حقوقی سلطه و مالکیت بر امری اعم از عین یا دین یا حق داشته باشد اقرارش در این زمینه نافذ است ولی شرط نفوذ اقرار آن است که باید این سلطه هنگام اقرار نمودن پایدار باشد و به عبارتی سلطه مقرر باید بالفعل باشد لذا اگر شخصی اعم از حقیقی یا حقوقی پس از زوال سلطه و توانایی خود بر مقرب اقرار نماید اثری ندارد. قاعده من الملک توانایی فرایند دادرسی را برای اثبات دعوی افزایش می دهد و اصل قابل پیش بینی از اصول دادرسی منصفانه مدنی را قابل دسترس می سازد و معیارهایی عینی برای سنجش رعایت عدالت در یک دادرسی را فراهم می نماید.

در این زمینه حقوق مدنی عرصه مهمی در تجلی قاعده من ملک است. در حقوق مدنی اخلاق بعنوان یکی از چارچوب های اصلی محسوب می شود که از تعهدات، امور مالی و شرایط صحت معاملات و قراردادهای و همچنین مبانی فقهی در قاعده مالکیت صحبت می کند. به عنوان نتیجه کلی می توان گفت، حقوق مسئولیت مدنی، نه تنها با اهداف اخلاقی هم سو می باشد، بلکه در بسیاری از موارد در اعتلای سطح اخلاق در تلاش می باشد و ریشه های اخلاقی در اصول و نظریات و قوانین بررسی شده به وضوح به چشم می خورد.

ملاحظه های اخلاقی

در پژوهش حاضر سعی شد اصول اساسی اخلاق پژوهش همچون بی طرفی، امانتداری و حفظ حقوق معنوی مولفین آثار، پرهیز از انتشار چند گانه و پرهیز از سرقت علمی و ادبی مورد توجه قرار گیرد.

واژه نامه

- | | |
|-------------------------|-----------------|
| 1. Ethics science | علم اخلاق |
| 2. Islamic ethics | اخلاق اسلامی |
| 3. Socialist system | نظام سوسیالیستی |
| 4. Proprietorship | مالکیت |
| 5. Civil law | قانون مدنی |
| 6. Jurisprudential rule | قاعده فقهی |

طرف دعوا و همچنین مواعد، فرصت ها، چالش ها و محدودیت ها در ارایه دلایل و موضوعات خود را افزایش می دهد و در نتیجه امکان پیش بینی عملکرد دادرسی حقوقی در ارزیابی و به چالش کشیدن ادله طرفین و موضوعات رسیدگی حقوقی بیشتر می سازد.

نقش اخلاق در حقوق مدنی

اخلاق مجموعه اصولی است که موجب کمال انسان می شود و متخصصان علوم اسلامی تعاریف مختلفی از اخلاق بر اساس مولفه های محوری چون، رعایت حد وسط میان غرایز و عواطف، تامین کنندگی قدرت، تممیم پذیری، تامین کنندگی محبت، سعادت و مصلحت جامعه و کمال ارایه کرده اند (۲۱). موضوع علم اخلاق «فعل و سلوک عملی انسان» است. از این جهت که شرف و امتیاز هر علمی به شرف موضوع و غایت آن علم است، علم اخلاق از شریف ترین علوم می باشد. چرا که در میان همه موجودات، انسان گل سرسید آفرینش است و انسانیت انسان به روح اوست، که موضوع بحث علم اخلاق است. اخلاق نقش مهمی در فقه، حقوق موضوعه و مخصوصاً حقوق مدنی ایفا می نماید و از آنجا که اخلاق در راستای اعتلای جامعه انسانی، و رعایت عدالت^{۱۳} رسالت بر دوش کشیده، آیین دادرسی مدنی^{۱۴} را هم بی نصیب نگذاشته و نقشی به اندازه سایر شاخه های حقوقی در آیین دادرسی مدنی هم ایفا کرده و حتی می تواند بیشتر هم نقش آفرینی کند. بسیاری بر رابطه اخلاق و حقوق مدنی تاکید دارند. برای نمونه یکی از حقوقدانان برجسته فرانسوی در کتاب خود نشان داد که اخلاق مدنی منبع حقوق مدنی فرانسه می باشد. وی اخلاق را حاکم بر حقوق و معیار ارزیابی آن می داند (۲۲). بنابراین اخلاق عامل اصلی ایجاد حقوق است و نباید آن را تنها یکی از بنیادهای گوناگونی پنداشت که حقوقدانان حقوق را بر مبنای آن پی ریزی می کنند. در حقوق مدنی نیز تاثیر اخلاق کمتر از دیگر شاخه های حقوقی نیست. حقوق مدنی از تعهدات، امور مالی و شرایط صحت معاملات و قراردادهای و همچنین مبانی فقهی در قاعده مالکیت صحبت می کند. در باب رعایت اخلاق حسنه که از قواعد مدنی در ماده ۹۷۵ دستور کلی وارد کرده و همچنین در ماده ۹۶۰ به آزادی و اخلاق حسنه که از قواعد اخلاقی هستند پرداخته است. همچنین در زمینه حقوق کیفری^{۱۵} اخلاق بیشترین تاثیر را از خود نهاده کرده به طوریکه قانون جزا بسیار بیشتر از دیگر شاخه های حقوق از اخلاق تاثیر پذیرفته است (۲۳).

این امر در رابطه با قاعده من ملک به عنوان یک اصل فقهی در حقوق مدنی نیز صدق می کند. (من ملک) یک قاعده فقهی مستقل و اصطیادی می باشد که نسبت آن با قاعده (اقرار العقلاء)، عموم و خصوص من وجه می باشد. و با توجه به نقش آن در حقوق مدنی می توان آن را عاملی فقهی و حقوقی برای پاسداشت اخلاق دانست و بر یکی از اسای ترین قواعد اخلاقی یعنی مسئولیت پذیری تاکید دارد.



10. Emami SH. (1986). Civil rights. Tehran, Eslamieh Publication. P. 612. (In Persian).
11. Eskini R. (1993). Topics in international trade law. Tehran: Samt Publications: P. 269. (In Persian).
12. Mortazavi SZ. (2017). The personality and legal competence of the government in jurisprudence. Journal of Religion and Right; 14(4): 49-85. (In Persian).
13. Haeri H, Ali Akbari Babokani E. (2010). Invalid marriage in Imamieh and public jurisprudence: Iranian and Egyptian law. Islamic Law Research; 11 (2): 5-24. (In Persian).
14. Seljouki M. (1975). Demonstration of civil litigation. Tehran: Marefat Publications. (In Persian).
15. Khodabakhshi H, Arabian A. (2014). Credits of the role "Who owns you". Journal of Islamic Jurisprudential and Legal Principles; 7(14): 35-63. (In Persian).
16. Safaei SH, Ghasemzadeh SM. (2008). Civil rights of persons. Tehran: Samt Publications. P. 350. (In Persian).
17. Madani J. (1938). Code of civil procedure. Tehran: Knowledge Ganj Library Publications. (In Persian).
18. Durkheim E. (1981) Philosophy and sociology. Translated by: Khamsei F. Tehran: 1st Iranian Center for the Study of Cultures. (In Persian).
19. Taghizadeh AA. (2000). A discussion about the role of who is the owner. Kanoon; 21. (In Persian).
20. Ghanavati J, Mandani E. (2018). Ethics and fair trial in the light of the predictability of the rules of procedure. Ethical Studies; 8(3). (In Persian).
21. Hosseini SH. (2013). Islamic ethics or the moral system of Islam. Journal of Critical Studies in Text and programs of Human Sciences; 13(4): 43-62. (In Persian).
22. Ripert G. (1955). Les forces créatrices du droit. Paris: Librairie générale de droit et de jurisprudence. (In France).
23. Ghaffari S, Noorshargh J. (2013). The role of ethics in civil liability law. Iranian and International Comparative Law Research Quarterly; 5 (15): 110-138. (In Persian).

- | | |
|----------------------|------------------|
| 7. Inference | استنباط |
| 8. Reasoning | استدلال |
| 9. Accommodation | تطبیق |
| 10. Deputy | قائم مقام |
| 11. Real person | شخص حقیقی |
| 12. Legal person | شخص حقوقی |
| 13. Justice | عدالت |
| 14. Civil procedure | آیین دادرسی مدنی |
| 15. Criminal justice | حقوق کیفری |

References

1. Govahi Z, Saghaei M. (2016). Fundamental jurisprudential principles of statelessness. Journal of Islamic Economics and Banking; 15(2): 23-45. (In Persian).
2. Shohani A, Maily F. (2018). Ethical considerations about justice and freedom in human right carter. Ethics in Science and Technology; 13(4). (In Persian).
3. Hydarian M. (1971). The basics of comparative study of Iranian law and British law. 3rd ed. Tehran: Myzan Publication. (In Persian).
4. Kianpour S, Azimi S, Tavallaei R. (2018). Effect of property right on ethical hazards. Ethics in Science and Technology; 13(4). (In Persian).
5. Afrasiabi S, Khoeni G, Soleimani AM. (2019). Legal and moral grounds for criminalization in Iranian criminal law. Ethics in Science and Technology; 14(4). (In Persian).
6. Bojnourdi SMM, Daneshpour E. (2011). Legal jurisprudence review of the position of the Guardian Council in the system of the Islamic Republic of Iran and how to monitor its laws and regulations. Journal of Matin; 13(53): 52-73. (In Persian).
7. Haeri M. (1994). Analysis of Article 10 of the Civil Code of the Principle of the Freedom of Contracts. Tehran: Keyhan Publications. P. 230. (In Persian).
8. Bojnourdi SM. (2000). Jurisprudential rules. Tehran: Orouj Publication. (In Persian).
9. Shahabi M. (2011). Jurisprudential rules. Tehran: Tehran University Publication. (In Persian).